وجدان شعر معاصر

میرزایی، محمدسعید

سخن گفتن از جنبه‏های شاعری و وجوه نوآوری استاد محمدجواد محبت در ساحت شعر معاصر، بسیار دشوار است. آنقدر که فکر می‏کنم از هر مدخلی به دنیای شعر او وارد شوم، آن را محدود ساخته‏ام.

طی این سالیانی که در کنار شعر و در کنار او زیسته‏ام، همواره جنبه‏های دیگری از ارزش‏های شعر او فرارویم گشوده شده است؛ با این همه آنچه که می‏نویسم، تنها مدخل و پیش‏درآمدی بر ساحت ارجمند شعر اوست، شاعری که به رغم بسیاری از معاصرانش، تا به امروز، حضوری زنده و پویا داشته و دارد.

محمدجواد محبت از پیشگامان غزل نو معاصر است و این مطلبی است که هرچند بر مخاطبان جدی غزل معاصر پوشیده نیست، اما عدم چاپ مجموعه (به دلایل بسیار از جمله «مشکلات فنی»!(1» از شاعر غزل‏های نو و منظومه «فصلی از یادها» (که به خاطر این منظومه، در سال 1347 طی «شب‏های شعر خوشه»(2) برنده جایزه ادبی فروغ شده بود و «جلال آل احمد»(3) قرار بود که آن را به دست چاپ بسپارد، اما عمر به او مهلت نداد و...) باعث شده است که پژوهندگان غزل به راحتی نتوانند به تمام غزل‏هایی که در نشریات آن سال‏ها از محمدجواد محبت به چاپ رسیده است، دسترسی پیدا کنند. در اینجا به طور نمونه، غزلی از محمدجواد محبت را که در سال 1347 در یکی از نشریات به چاپ رسیده است، نقل می‏کنیم:

کجاست سطوت آن ابرهای حسرت ریز

به خشکسالی این دشت‏های عاطفه‏خیز؟

نه آفتاب، نه چشم ستاره‏ای، هیهات

چگونه بین شب و روز و اینهم، تمیز؟

من و تو با هم و بیگانه از همیم آری

که نور از آیینه دارد همیشه پای گریز

اگر که هیچ نداند کسی، تو می‏دانی

به ما چه رفت در این روزگار دردانگیز

نوید کوشش ما، خواب دستهای توان

بهار جوشش ما، شرم رخوت پاییز

هراسناک و گریزنده خاطر از همه کس

بریده چشم امید و رهایی از همه چیز

به خنده خنده زدست آنچه بود، رفت که رفت

به گریه گریه چه تصویر می‏کنی؟ برخیز!

غرور بود و سپس یاد عهد شوکت تو

هم آن به فاجعه پیوست، آه، هم این نیز

ترا صداقت شیرین آرزو کشته‏ست

مجوز نخل تمنا، شکوفه پرهیز

ترنمی به ترحم، زلال چشمه مهر!

گشایشی به نیایش، خروش سحرآمیز!

مرا دوباره در اندوه خویش جاری کن

مرا به گریه بینداز، دردمند عزیز...(4)

یا ابیاتی از غزلی دیگر از او، که در همان سال به چاپ رسیده است:

چگونه بی تو نباشم ز زندگی دیگر

که مانده‏ام به طلسم امید در زنجیر

تو را نه دست نوازش، مرا نه پای طلب

حکایتی‏ست تمنای ما به هر تقدیر

همیشه دیر رسیدن، همیشه در همه عمر

کجاست مرگ خدایا، چه دیر کرد، چه دیر

... به صعب مشکل ما هیچکس نخواهد یافت

کلید معجزه صبح، در شب تدبیر

روانبود میان من و تو پیوندی

ندانم از که توان خواست عذر این تقصیر

شتابناک گذر می‏کند جوانیها

در انجماد غم کو توال قلعه پیر

هلا به بارقه‏ای از محبت ای همه خوب

مرا ز خویش رها کن، مرا ز من بپذیر (5)

محمد جواد محبت را با تجربه‏هایی از این دست که در ساحت غزل‏معاصر از او به ثبت رسیده است می‏توان پایه‏گذار غزل عاشقانه سیاسی دانست، غزلی اجتماعی و جدی که به لحاظ تاریخی و صمیمیت زبانی، وامدار هیچ یک از معاصران او نیست، تنها شاید بتوان برخی غزل‏های منوچهر نیستانی و هومن ذکایی را در کنار آنها بررسی کرد، به یاد داشته باشیم که هومن زکایی نیز در مجموعه غزل «چه پرسش‏ها که بر لب آمد اما بی‏جواب افتاد...» (سال 1357)

غزلی را به نشانه ادای دین، به «محمد جوادمحبت و شوریدگی‏هایش» تقدیم کرده است. به هر حال این تنها پیش درآمدی بود به بررسی ابعاد غزل «محمد جواد محبت» در ساحت شعر معاصر، که پرداختن به این مطلب، خود نیازمند به یک مجال گسترده و یک تحقیق اساسی و علمی است. اما زبان غزل محمد جواد محبت و به طور کلی شعر او، در همان دهه‏های چهل و پنجاه متوقف نمانده است. محبت، شاعری پویا و نوگراست، نوگرایی در شعر محمد جواد محبت، همانند بعضی از همسالان او، به خاطر مرعوب جو روشنفکری بودن و ترس از قافله عقب ماندن و نادیده گرفته شده و ... نیست، که شاعری چون او هیچ گاه نیازمند حضوری این چنین نبوده است، آری، نوگرایی نیز در شعر محمد جواد محبت ذاتی و درونی است، چرا که شعر او، همانند زنده‏ترین شاعران دنیا، چون «ژاک پره ور» (شاعری که در فرانسه به شاعر کوچه معروف است) سرشار از تجربه‏های زنده زندگی است و این چنین است که محمد جواد محبت در دهه هفتاد نیز غزلی چون غزل «کبی» را می‏سراید که با زبانی زنده و بی‏نهایت صمیمانه و تأثیرگذار، و استفاده خلاقانه از دیالوگ و اجرای موفق یک روایت، و تمی انسانی و تحسین برانگیز، به زعم من، یکی از بهترین غزل‏های دهه هفتاد محسوب می‏شود.

محمدجواد محبت در شعر سپید خود نیز همین‏گونه است، اما سادگی و صمیمیت زبانی در شعر سپید او نیز، ذاتی و درونی است و همانند آنهایی نیست که به توهم ترجمه‏پذیری، زبان شعر خود را به طرز ملال‏آوری ساده می‏کنند. او در شعرهای سپیدی که برای بوسنی گفته است، چون وجدانی زنده، با لحن و زبانی نکوهنده و تأثیرگذار، همان لحنی و زبانی که در شعرهای نیمایی و غزل‏هایش دارد، با خیرخواهی و شفقتی بزرگ برای جهان می‏سراید، و این هم یکی دیگر از ارزش‏های شعر محمدجواد محبت است، که مانند بعضی از شاعران نیست که با تعدد قالب‏ها، مجموعه شعر آنان به مجموعه‏ای کشکولی تبدیل شود. در تمام شعرهای محمدجواد محبت، روح «انسان‏گرایی» و «خداباوری» و «توحید» موج می‏زند، «انسانگرایی» شعر محبت، در تضاد با «خداباوری» او نیست. محمدجواد محبت طی سالیان طولانی، ثابت کرده است که در تمام آنچه که گفته است صادق است. او همانند دیگر شاعرانی هم نیست که هویت و موجودیت خود را از انقلاب دارند و امروز با گرفتن قیافه‏های روشنفکری سعی می‏کنند شعرهایی را که برای انقلاب و جنگ و امام گفته‏اند، فراموش کنند. او در شعری که برای «22هزار زندانی مسلمان در اردوگاه وحشتناک کرووات‏ها و مردم بوسنی» سروده است، می‏گوید:

... زمین،

مادر است

مادری که به روی شما آغوش می‏گشاید

اما شیرش را

به دشمنانتان تعارف می‏کند

اشک، تسلاست

خداکند این یکی

برایتان مانده باشد.»(6)

او در شعرهای سپیدی هم که برای فلسطین سروده است، به رغم غالب شاعرانی که متأثر از شعر شاعران عرب برای فلسطین شعر گفته است، وامدار وجدان انسانی خویش است:

دندان تیز

برتری را نشان نمی‏دهد

سبعیت را تعریف می‏کند(7)

و همه آنچه که گفته آمد تنها بعضی از دریچه‏هایی بود که می‏توان به دنیای شعر محمدجواد محبت گشود. شاعری که شاید بیشترین شعرها را برای انقلاب و جنگ سروده باشد، و این شاید درونی‏ترین دریافت من از شعر استادم، مولانا محمدجواد محبت باشد که بی‏آن که بسامد بالای کلمه «خدا» موجب آن شده باشد، شعر او انسان را به یاد خداوند می‏اندازد: «و من احسن قولا ممن دعا الی‏الله...»(8

محمدسعید میرزائی- فروردین 84

توضیحات:

1- به این مطلب، در مجله تهران مصور- سال 1351، طی خبری از محمدجواد محبت، اشاره شده است.

2- گزارش شب‏های شعر خوشه و جایزه فروغ را می‏توان در کتاب‏های «تاریخ شعر نو» از «شمس لنگرودی» یافت.

3- مطلبی که طی آن به یادداشت مرحوم جلال آل احمد اشاره شده است در مورد چاپ شعرهای محمدجواد محبت و چند شاعر دیگر توسط او، در ویژه‏نامه‏ای که چند سال پیش برای محمدجواد محبت در هفته‏نامه «باختر» (استان کرمانشاه) به چاپ رسیده است، وجود دارد.

4- مجله روشنفکر، سال 1347، شماره 38، مسلسل 799.

5- مجله صبح امروز، دیماه 1347.

6- کتاب رگبار کلمات، ص 118.

7- همان، ص 121.

8- سوره فصلت.